

بررسی جنگ‌های قبیله‌ای و مفاهیم پسا استعماری

موجود در رمان بادبادک باز خالد حسینی

جلیل غیائی^۱، دکتر شهرام کیائی^۲



چکیده

مطالعات پسا استعماری حوزه وسیعی از نقد ادبی و مطالعات فرهنگی می‌باشد که در پاسخ به خیزش خلاقیت ادبی پس از جنگ جهانی دوم در کشورهای که در گذشته تحت انقیاد استعمار بودند به منصفه ظهور رسید. همچنین، پاسخی است به اصرار استعمار در دنیای مدرن. در این مقاله پاره‌ای از مفاهیم پسا استعماری در کتاب بادبادک باز نوشته خالد حسینی مورد بررسی و تحلیل قرار می‌گیرد. سعی شده است تنش‌های قبیله‌ای که پس از تهاجم روس‌ها به افغانستان شدت یافته به طور مفصل مورد نقد و بررسی قرار گیرد. به علاوه، مفاهیم دوگانگی فرهنگی، شبیه‌سازی فرهنگی، و مفهوم غیر خودی یا "دیگری" از درون رمان بادبادک باز با ذکر شواهد و مثالهای موجود استخراج شده است. شایان ذکر است که این مفاهیم از دیرباز در جلوه‌های ادبی ماندگار سرزمین‌های کهن به تصویر کشیده شده‌اند. اما رویکرد پسا استعماری به این مفاهیم از دیدگاهی نوین توجه کرده است و جدالهای قومی و تفاوت‌های فرهنگی درون مرزی و فرامرزی را از زاویه مقابل کشورهای مغلوب و غالب مورد بررسی قرار داده است. با چنین نگاهی است که می‌توان در رمان بادبادک باز این مفاهیم را به عنوان دستمایه‌هایی برای خلق موتیف‌های ادبی بررسی نمود. از این رو تضادهای فرهنگی، مهاجرت‌های اجباری و جنگ‌های قبیله‌ای، ایدئولوژی وطن، دلتنگی و مفهوم دیگری با مباحثات مرتبط از منابع دیگر از دل رمان مذکور بیرون کشیده شده و ارتباط آنها با رویکرد پسا استعماری در نقد ادبی مشخص گردیده است.

کلید واژه: قبیله گرایی - دو رگه بودگی - استعمار و پسا استعمار - دیگری

۱ - کارشناس ارشد زبان و ادبیات انگلیسی، دانشگاه آزاد اسلامی (واحد کرج)، ایران

۲ - استادیار دانشگاه آزاد (واحد قم)، ایران

مقدمه

رمان بادبادک باز را می‌توان در سه بخش مورد مطالعه قرار داد: بخش اول دربر گیرنده نوستالوژی دوران کودکی در افغانستان می‌باشد که غالباً به روزهای آخر پادشاهی ظاهر شاه و رژیم که وی را سرنگون کرد بر می‌گردد. بخش دوم به مسائل مربوط به مهاجرت در زمان اشغال افغانستان توسط روس‌ها می‌پردازد. همچنین در بخش دوم تراژدی ملتی آواره و بی‌خانمان فاش می‌شود که همچنان در هوای فرهنگ و جامعه گذشته نفس می‌کشند. در این فصل روایتی از مهاجرت یک قهرمان افغانی که به آمریکا مهاجرت می‌کند به تصویر کشیده می‌شود. بخش سوم افغانستان را پس از سال ۱۹۹۲ میلادی به تصویر می‌کشد و به طور خاص بر مسائل مربوط به طالبان و سببیت آنها متمرکز می‌شود. به علاوه ترس و وحشتی که انسان بر انسان تحمیل می‌کند نشان داده می‌شود. به طور کلی، بادبادک باز خالد حسینی به خواننده تصویری شفاف از تاریخ افغانستان ارائه می‌دهد و بدین وسیله این امکان را فراهم می‌سازد تا خواننده به صورت ذهنی با مسائل اجتماعی و فرهنگی افغانستان در تعامل باشد. وی با استفاده از تکنیکی خاص در نوشتار خود نمای تاریخ افغانستان و شخصیت‌های داستان و فرهنگ آنان را بازسازی می‌کند. در این رمان سبک نویسندگی با بازخوردهای شخصی و شواهد تاریخی با زندگی شخصیت‌های داستان، محیط گذشته و حال آنها گره می‌خورد.

کالوئت در مقاله با عنوان "کودکان افغانستان و آن سوی دیگر تروریسم" در مورد بادبادک باز چنین می‌نویسد: "بادبادک باز سرشار است از جزئیاتی در مورد فرهنگ و جامعه افغانستان. حسینی در واقع عمق بیشتر و توصیف جامع تری از افغانستان و مردم آن ارائه می‌دهد. دانش آموزان آمریکایی از خواندن مسائل مربوط به ورزش، غذاهای محلی و نیز داستان‌های سالهای تحصیلی امیر (قهرمان داستان) لذت می‌برند" (کالوئت ۳۱). اما بادبادک باز فقط به بازگویی داستانی شیرین از یک

جوان افغانی، آمریکایی نمی پردازد. بلکه داستان زندگی پسر بچه‌ای را روایت می‌کند که با ناامیدی برای به دست آوردن تایید و تشویق پدر خود تلاش می‌کند. بادبادک باز داستانی است جذاب با شخصیت‌های پیچیده و غامض که خواننده را مجبور می‌کند در مورد دوستی، خیر و شر، خیانت و ضمانت تأمل کند. این رمان فشرده در عین حال صحنه‌های گرافیکی را در ذهن خواننده متبادر می‌کند. علاوه بر این مضامین فرهنگی داستان را می‌توان به هر فرهنگی تعمیم داد زیرا مسائلی را عنوان می‌کند که جهانی هستند. به طور خاص، بادبادک باز تجلی قدرتمندی از شکل‌گیری هویت فرهنگی دوگانه افغانی - آمریکایی، مهاجرت‌های اجباری و تنش‌های قبیله‌ای ناشی از استعمار روسیه بر افغانستان می‌باشد.

مکان اصلی داستان بادبادک باز در ابتدا افغانستان و سپس آمریکا می‌باشد. روسیه در سال ۱۹۷۹ به افغانستان حمله می‌کند و پس از ۹ سال جنگ خونین در سال ۱۹۸۸ میلادی عقب‌نشینی کرده و افغانستان را به تلی از آوار و ویرانی تبدیل می‌کند. پس از درگیری‌ها و جنگ‌های خونبار قبیله‌ای طالبان قدرت را در دست گرفته و فصل جدیدی از تاریخ دلخراش و قهقراپی افغانستان را رقم می‌زنند. در این رمان امیر ۱۲ ساله، قهرمان داستان، به همراه بهترین یار خود حسن (فرزند خدمتکار دوست داشتنی خانواده) شاهد وقایع دلخراشی می‌باشد که در اطراف آنها اتفاق می‌افتد که این اتفاقات حاکی از آینده تاریک افغانستان می‌باشند، آینده‌ای که در آن جنگ‌های قبیله‌ای رو به افزایش است و تضادهای ایدئولوژیکی حجم عظیمی از وقایع تلخ را برای مردم افغانستان رقم می‌زند.

نگاهی مختصر به مفهوم مطالعات پسا استعماری و کلید واژه‌های آن در رمان:

واژه مطالعات ادبی پسا استعماری به گونه‌ای از ادبیات و نقد ادبی اطلاق می‌شود که به عنوان نتیجه‌ی امپریالیسم نامیده شده است و پیامدهای امپریالیسم و استعمار

موتیف‌های دیگر قابل بررسی می‌باشند. با تصاویر و ارجاعاتی که حسینی از تاریخ و وقایع ۳۰ سال اخیر افغانستان ارائه می‌دهد خواننده در ابتدای داستان تنش‌های قبیله‌ای را دایره ذهن خود احساس می‌کند. این درون مایه با درگیری لفظی که بین حسن و عاصف در می‌گیرد قوت می‌یابد. زیرا عاصف با نگاه کردن در چشم هموطن خود و با تعصبی قبیله‌ای چنین می‌گوید: "افغانستان سرزمین پشتون هاست. همیشه بوده و خواهد بود. افغانی واقعی، افغانی اصیل ما هستیم، نه این دماغ پخ. قوم این وطن ما را آلوده می‌کند. خون ما را کثیف می‌کند. افغانستان مال پشتون هاست، بصیرت من این است" (ترجمه بادبادک باز - زیبا گنجی et al, ۴۸).

محسن مخملباف در کتاب خود با عنوان "بودا تخریب نشد، از شرم فرو ریخت" در مورد منازعات قبیله‌ای چنین بیان می‌کند: "حتی افغانی‌های آواره‌ای که در کمپ‌های موقت در ایران و در شرایط سخت زندگی می‌کردند حاضر نبودند خود را ابتدا به ساکن افغانی معرفی کنند، در عوض خود را با نام‌های قبیله‌ای شان مانند پشتون، تاجیک، هزاره و غیره معرفی می‌کردند" (مخملباف ۲۳). این مساله همانطور که در بادبادک باز هم به تصویر کشیده شده است حاکی از عمیق بودن اختلافات قبیله‌ای در افغانستان می‌باشد. اختلافاتی که در تاریخ ۲۵۰ سال اخیر افغانستان به چشم می‌خورند. با رجوع به همان کتاب در می‌یابیم که طی ۲۵۰ سال اخیر، به طور غالب پشتون‌ها بر افغانستان حکومت کرده‌اند به غیر از یک دوره ۲ ساله که تاجیک‌ها به رهبری ربانی حکومت کردند. نمونه‌های بسیار زیادی از این تنش‌ها و حتی جنگ‌ها در بادبادک باز منعکس شده است. به عنوان مثال، علیرغم ارتباط صمیمانه بین امیر و حسن، امیر هرگز حسن را به عنوان دوست خود خطاب نمی‌کند، وی می‌گوید: "عجیب اینکه من هرگز حسن را دوست خود نمی‌دانستم. حتی در مواردی عادی. اهمیتی نداشت که دوچرخه سواری بدون گرفتن فرمان را از همدیگر یاد گرفته بودیم

یا با یک کارتن، دوربینی چندکاره ساخته بودیم... در نهایت من پشتون بودم و او هزاره‌ای، من سنی بودم و او شیعه و هیچ چیز نمی توانست این وضع را عوض کند" (بادبادک باز ۳۰-۳۱).

هومى بابا معتقد است در مطالعات پسا استعماری، گوناگونی فرهنگی و تفاوت فرهنگی دو مقوله‌ی جدا از هم می‌باشند. وی در مقاله‌ی معروف خود با عنوان "گوناگونی فرهنگی و تفاوت فرهنگی" با بیانی تخصصی از گوناگونی فرهنگی به عنوان یک پدیده‌ی معرفت‌شناختی یاد می‌کند که در آن فرهنگ به عنوان ابزاری از دانش تجربی می‌باشد در حالی که تفاوت فرهنگی فرایند تجلی فرهنگهایی می‌باشد که در ساختار سیستم هویت‌پذیری مقتدر، رسا، و دارای دانش می‌باشد (بها بها ۴). بر این اساس در رمان بادبادک باز این دو مفهوم شانه به شانه‌ی یکدیگر حرکت می‌کنند و از این رو این داستان تصویری شفاف ارائه می‌دهد که در آن زمینه‌های تاریخی بر اساس وقایع زمانی خلق شده‌اند. این تصاویر به طور ملموس جنگها و تنشهای قبیله‌ای را نشان می‌دهند به طوری که هر کدام از قبایل سعی می‌کنند برتری خود را به رخ دیگران بکشند. از انجایی که خوانش پسا استعماری از این رمان مد نظر است، و در صورتی که حمله به افغانستان و اشغال آن توسط روس‌ها را یک عمل استعماری در نظر بگیریم، می‌توان ادعا کرد که پس از اشغال افغانستان جنگها و تنشهای قبیله‌ای همانگونه که در رمان آمده است به طور فزاینده‌ای شدت یافته است. حال، خالد حسینی با نمایش مکتوب وقایع تاریخی از زمان تهاجم روس‌ها در سال ۱۹۷۹ تا سال‌های بعد از آن، تنش‌های قبیله‌ای را به رشته‌ی تحریر در آورده است. این وقایع با ابزارهای زبانی به بیان پیامدهای شوم و مخوف این تنش‌ها می‌پردازد. به علاوه، شدت یافتن این تنش‌ها به طوری شفاف حول دوران پس از اشغال و پس از طالبان سیر می‌کند. کریم خان، یکی از شخصیت‌های مکمل رمان، به امیر با لحنی اندوهناک

چنین می‌گوید:

" جنگ داخلی بین جناح‌ها شدت گرفته بود و هیچ کس نمی‌دانست آن روز تا شب زنده می‌ماند یا نه. گوش‌های ما به نفیر گلوله‌ها و غرش انفجارها عادت کرده بود. چشم‌های ما با منظره‌ی در آوردن اجساد از زیر آوار آشنا بود. آن روزها امیرجان، کابل خیلی شبیه همان جهنمی که می‌گویند بود، روی کره زمین. با این حال خدا با ما بود " (بادبادک باز ۲۴۱).

تمام کسانی که با تاریخ افغانستان آشنا هستند به خوبی می‌دانند که درگیریهای قبیله‌ای از زمان استقلال افغانستان در سال ۱۷۴۷ وجود داشته است (سادات ۱۷۰) و این درگیریها نقش بسزایی در رمان بادبادک باز ایفا می‌کنند زیرا حسینی تنش‌ها را از سطح ظاهری خارج کرده و در قلب رمان قرار می‌دهد. شایان ذکر است که بادبادک باز با موضوعات مختلفی از قبیل عشق، نفرت، رستگاری قبیله سالاری و جنگ سرو کار دارد. در همین راستا سادات عقیده دارد که " حسینی در طول رمان زیرساختارهای سیاسی - اجتماعی و سیاسی - فرهنگی را در معرض نمایش قرار می‌دهد که رشد فردی - دولتی و همچنین فرآیند شکل‌گیری هویت ملی را محدود و محصور می‌کند " (سادات ۱۷۱).

یکی از نمونه‌های بارزی که عداوت و درگیری عمیق بین هزاره‌ها و پشتون‌ها را منعکس می‌کند و صحنه‌ای است بر تضاد فرهنگی ناشی از تنش‌های قبیله‌ای در فصل ۸ بادبادک باز قابل مشاهده است، زمانی که رحیم خان برای امیر داستان عشق نافرجام خود را تعریف می‌کند که به دلیل شکاف طبقاتی و مهم‌تر از تفاوت فرهنگی با شکست روبرو می‌شود. وی که عاشق دختر هزاره‌ای سرایدار همسایه‌اش می‌شود چنین می‌گوید: " من هیجده ساله بودم، نامش حمیرا بود و از قوم هزاره بود، مثل پری زیبا بود، چشم‌های بادامی درشتش و آن خنده زیبا که هنوز در گوشم زمزمه می‌کند "

صحه می‌گذارد. تقریباً در ابتدای کتاب امیر در مورد کتابی صحبت می‌کند که نویسنده آن یک ایرانی است و یک فصل کامل را به تاریخ هزاره جات اختصاص داده است. امیر کتاب را از مادر خود به یادگار دارد. " تعجب کردم یک فصل کامل در مورد قوم حسن ! آنجا خواندم که قوم من پشتون ها، به هزاره‌ای‌ها ظلم و ستم کردند و آنها را به سطوح آوردند. نوشته بود، هزاره‌ای‌ها در قرن نوزدهم کوشیدند علیه پشتون‌ها قیام کنند، اما پشتون‌ها با خشونتی غیرقابل توصیف آنها را سرکوب کردند. کتاب می‌گفت قوم من هزاره‌ای‌ها را قلع و قمع کردند، آنها را از سرزمین شان بیرون راندند، خانه و کاشانه شان را به آتش کشیدند و زن هایشان را فروختند " (بادبادک باز ۸۳).

با آگاهی از چنین وضعیت تاریخی، حسینی ترس و دلهره‌ی هزاره‌ای‌ها را از به قدرت رسیدن طالبان که پشتون هستند از زبان حسن و با لحنی حزن انگیز روایت می‌کند. " خدا به داد هزاره‌ای‌ها برسد رحیم خان صاحب " (بادبادک باز ۲۴۲). حسینی این پیش بینی حسن را در سطرهای بعدی همان فصل کامل می‌کند و از زبان رحیم خان چنین می‌گوید: " چند هفته بعد طالبان بادبادک بازی را ممنوع کرد و دوسال بعد در سال ۱۹۹۸ هزاره‌ای‌ها را در مزار شریف قتل عام کرد " (بادبادک باز ۲۴۲).

در ادامه حسینی شخصیت عاصف، دشمن دوران کودکی امیر و حسن، را وارد داستان می‌کند. عاصف که یک پشتون متعصب می‌باشد به عضویت طالبان در آمده و از فرماندهان می‌باشد. وی در مواجهه با امیر که برای نجات جان فرزند حسن، سهراب به افغانستان باز گشته است از خود چهره‌ای قصبی و مخوف نشان می‌دهد. در بخشی از داستان که اشک رادرچشمان خواننده احساسی جاری می‌کند روایتی از قتل عام هزاره‌ای‌ها در سال ۱۹۹۸ از زبان عاصف و پیروان طالبانی‌اش بار دیگر پیش بینی حسن را تبدیل به واقعیت می‌کند. امیر گفتگوی عاصف و مرد طالبانی را روایت می‌کند. " خانه به خانه فقط برای غذا خوردن و نماز خواندن دست از کار می‌کشیدیم.

عقیده دارد که شرق شناسی " خَلقی ایدئولوژیک می‌باشد که براساس تمایزی جهان شناختی و معرفت شناختی بین شرق و غرب بوجود آمده است " (سعید ۳). از این رو هانت بر این عقیده است که آفرینش ایدئولوژیکی شرق اساساً به غرب اجازه می‌دهد که رویکردی را برای مواجهه با مفهوم " دیگری " که همان شرق، فرهنگ، رسوم و باورهای آن است در پیش گیرد (هانت ۳). حال می‌توان با توجه به شخصیت امیر به بررسی مفهوم پسا استعماری " دیگری " در رمان بادبادک باز پرداخته و نقاط همسو و مخالف این مفهوم را از نظر گذرانند.

با شناسایی و تشخیص خویش غربی در درون این شخصیت با مفهوم " دیگری " مشخص می‌شود که علیرغم داشتن هویت و زمینه‌ی شرقی، امیر به هیچ وجه در آمریکا خارجی یا دیگری محسوب نمی‌شود. وی از چنان ماهیت ساختاری شخصیتی، فرهنگی و سیاسی برخوردار است که خواننده غربی خود آنگونه می‌باشد. و این مساله درست در جهت عکس نظر ادوارد سعید می‌باشد. در همین راستا هانت بیان می‌کند که " در بادبادک باز قهرمان داستان شخصیتی آشنا برای خواننده غربی می‌باشد و در امتداد شکوه شرقی خود در تمامی فرم‌های ممکن چنان رفتار می‌کند که منفعت غربی شده خود را سر و سامان دهد " (هانت ۴). اگر چه این باور هانت به این معنا نیست که امیر ریشه‌های هویت افغانی خود را در پایان حفظ نمی‌کند. برعکس وی با کاوش عمیق در مورد گذشته خود سفری مخاطره آمیز را در افغانستان طالبانی آغاز می‌کند. سفری که امیر از آمریکا آغاز می‌کند و به پاکستان می‌رود، در افغانستان به اوج می‌رسد و به آمریکا باز می‌گردد باز نمایی از سفر درون به برون و برون به درون می‌باشد. در اینجاست که مفاهیمی مانند دورگه گی فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و زبانی شانه به شانه مهاجرت حرکت می‌کنند.

دورگه گی فرهنگی: (Cultural Hybridity)

با وجود اینکه امیر از دوران کودکی همراه پدر خود به آمریکا مهاجرت و در همان جامعه شخصیت وی تکامل پیدا می کند، همان طور که در بالا اشاره شد، هرگز از سنتهای افغانی خود رویگردان نمی باشد و به راحتی ریشه های افغانی خود را در کنار باورهای غربی خود می پروراند. نمونه ی بارزی از این دوگانگی فرهنگی را می توان زمانی دریافت که امیر و همسرش خود را برای شرکت در مراسم سال نو افغانی برای پیوستن به جامعه ی افغانی های مقیم آمریکا آماده می کنند.

این مراسم در پنسیلوانیا برگزار می شود. نویسنده با خلق تصویری ملموس از آداب و سنن افغانی این فرهنگ را در جامعه ای نشان می دهد که بخش عظیمی از آن با این فرهنگ نا آشنا می باشند. "یکی داشت بولانی سرخ می کرد؛ از فنجان چای و دیگ اش گل کلم، بخار بلند می شد. ترانه های قدیمی از احمد ظاهر با قژ قژ از ضبط صوت پخش می شد" (بادبادک باز ۴۱۳). همانطور که واضح است امیر شخصیتی است که به راحتی در میان دو فرهنگ آمریکایی و افغانی زندگی می کند و این دوگانگی؛ در معنای مثبت آن، وی را قادر می سازد تا به عنوان یک شرقی بالفطره و با نفوذ عمل کند. شخصیتی که به عنوان یک افغانی مهاجر در آمریکا موفق به کسب دستاوردهای اجتماعی شگرفی می شود. یکی از این دستاوردها احداث بیمارستانی می باشد که امیر و همسرش خودشان تأسیس می کنند. "من و ثریا و کبیر یک دلیل دیگر هم برای خوشحالی داشتیم، بیمارستان کوچکمان در راول پندی هفته ی قبل راه اندازی شده بود" (بادبادک باز ۴۱۳).

مهاجرت های اجباری و عواقب آن ها:

در صفحه ی نخست فصل ده، حسینی اولین تجربه از مهاجرت را به تصویر

می‌کشد. وقتی که امیر، پدرش و گروهی از افراد دیگر به سمت پاکستان در حال حرکت هستند، به روایت امیر، "کسان دیگری هم بودند، جمعا" ده دوازده نفر و من و بابا هم بین آن‌ها چمدان هایمان را وسط پاهایمان گذاشته و با این غریبه‌ها چسبیده بودیم توی اطاقک برزنت پوش یک کامیون قدیمی روسی" (بادبادک باز ۱۲۶). شایان ذکر است که این یک مهاجرت اجباری است که از نگاه پسا استعماری به دلیل فشار شکننده و نا امنی مزمین که توسط روس‌ها پس از حمله به افغانستان تحمیل شده اتفاق می‌افتد. در مسیر مهاجرت به دلیل عوامل سخت محیطی و عدم وجود وسیله‌ی نقلیه‌ی مناسب، شخصیت‌های داستان دچار بی حالی و بیماری ناشی از مسافرت می‌شوند. نمونه‌ی بارز آن در مورد امیر صدق می‌کند که به یاد می‌آورد: "یکی دوبار که دلم بدجوری پیچ زده بود و بالا آورده بودم... بابا زیر لب غرولندی کرد. خواستم بهش بگم معذرت می‌خوام، اما یکهو آب دهانم زیاد شد و مزه‌ی صفرا آمد توی گلویم، رو بر گرداندم، چادر برزنت را بلند کردم و از بالای کامیون در حال حرکت بالا آوردم" (بادبادک باز ۱۲۷-۱۲۶)

در حین همین مهاجرت می‌توان نکات مهمی را از دیدگاه پسا استعماری بررسی کرد. یکی از این نکات مسأله‌ی برتری جویی می‌باشد که ریشه در انگلستان قرن ۱۷ دارد. "بسیاری از مردم بریتانیا بر این باور بودند که آن حق بریتانیای کبیر است که بر دنیا حکومت کند. آنان فکر می‌کردند که از لحاظ بیولوژیکی بر نژادها و مردم دیگر کشورها برتری دارند" (برسler ۲۳۶). این مسأله را می‌توان در بادبادک باز در رفتار یک سرباز روسی به خوبی دریافت که بدون در نظر گرفتن شرافت انسانی و کرامت آدمی زاد و نیز بدون در نظر گرفتن الگوهای فرهنگی و اخلاقی شرق، در اینجا افغانستان، برای اینکه اجازه‌ی عبور کامیون مهاجران را صادر کند درخواستی بی شرمانه مبنی بر ایجاد ارتباطی نامشروع با یک زن متأهل که شوهرش در کنارش بود می‌دهد. اگرچه

این بی شرمی و عدم نجابت او با پاسخ قاطع و عمل دندان شکن پدر امیر، بابا، مواجه می شود اما خواننده‌ی آشنا با مفاهیم پسا استعماری به خوبی درمی یابد که در این میان بحث برتری جویی (superiority) و "دیگری" مطرح است. با این حال پاسخی که بابا به وی می دهد نمادی از ایستادگی ملّتی رنجور و ستم‌دیده است که هرگز شرافت انسانی و عزّت نفس خود را به خاطر منافع گذرا نمی فروشد. در پاسخ به سرباز روسی که بر این باور است در جنگ هیچ شرمی وجود ندارد، بابا چنین می گوید: "جنگ نجابت را از بین نمی برد تازه نجابت را می طلبد حتی بیشتر از زمان صلح" (بادبادک باز ۱۳۶).

این پاسخ بابا سرباز روسی را بیشتر برآشفته می کند تا جایی این بار سرباز روسی با زبان آتش و اسلحه و با تهدید به کشتن بابا به کریم که روسی بلد است چنین می گوید: "می گوید اگر گلوله‌ای حواله تان کند همان قدر حال می کند که...." (بادبادک باز ۱۳۲). اما بابا مردی نیست که تسلیم شود و ترس به خود راه دهد. بابا با پاسخی محکم تر شرافت شرقی خود را چنین به رخ سرباز می کشد. "بهش بگو مگر از روی جنازه ام رد شود که این بی حرمتی را بکند.....بهش بگو که بهتر است با همان تیر اول مرا بکشد چون اگر از پا در نیایم، تکه تکه اش می کنم پدرسوخته را!" (بادبادک باز ۱۳۳). این ماجرا با دخالت یک افسر روسی که تجربه‌ی بیشتری دارد ختم به خیر می شود و کامیون حامل مهاجران از این مخمصه عبور می کند. اما نکته‌ی قابل توجه در این صحنه بحث تفکر برتری طلبی است که بر اساس آن یک سرباز به خود اجازه می دهد که انسانی را به دلیل داشتن رنگ و نژاد متفاوت، دیگری، یا غیر خودی فرض نموده و بر خود حق حکمرانی حتی بر ناموس وی را بدهد. این در حالی است که چنین تفکرات منسوخی همواره با پاسخ‌های دندان شکن از سوی افراد شریف چه در مقیاس کوچک و چه در قالب‌های بزرگ تر سرکوب می شود.

شبیه سازی فرهنگی در مقابل دل‌تنگی وطن (Cultural Assimilation vs. Homesickness)

یکی دیگر از پدیده‌هایی که شانه به شانه مهاجرت حرکت می‌کند و پس از اتمام فیزیکی آن اتفاق می‌افتد مساله شبیه سازی فرهنگی می‌باشد (Cultural Assimilation) این بدان مفهوم است که بعضی از مهاجران خود را با نرم‌ها و استانداردهای کشور مقصد وفق داده و به راحتی فرهنگ آن را هضم کرده و خود را با آن فرهنگ سازگار می‌کنند. از طرف دیگر، بعضی‌ها معیارهای کشور مقصد را با معیارهای بومی خود مقایسه کرده و در بسیاری از موارد با جذب معیارهای جدید مشکل پیدا می‌کنند تا حدی که مجبور به واکنش‌های غیر متعارف می‌شوند. نمونه‌ی بارز یکی از این مسائل در یکی از بخش‌های رمان بادبادک باز مشاهده می‌شود که شخصیت بابا تحت تاثیر آن می‌باشد. همان گونه که خواننده در طی رمان می‌آموزد بابا فردی بسیار با نفوذ و با اعتبار در جامعه افغانستان به ویژه کابل به شمار می‌رود. این در حالی است که وقتی در فصل ۱۱ در آمریکا وی برای خرید به مغازه یک زن و شوهر پیر ویتنامی می‌رود و با درخواست آنها برای کارت اعتباری خرید مواجه می‌شود، که امری طبیعی در آن جامعه می‌باشد، به شدت عصبانی شده و از کوره در می‌رود به گونه‌ای که مغازه را به هم ریخته و قیل و قال راه می‌اندازد. این صحنه از زبان امیر این گونه روایت می‌شود "داشتم کتاب رنگ رو رفته‌ی اسرار مایک هامر را ورق می‌زدم که صدای جیغ و شکستن شیشه را شنیدم. کتاب را انداختم و با عجله از خیابان رد شدم. آقا و خانم نگاین را دیدم که پشت پشتخوان کاملاً به دیوار چسبیده بودند... تکه‌های گوشت گاو و خرده شیشه جلوی پای بابا پخش و پلا بود" (بادبادک باز ۱۴۵). بابا که بسیار برآشفته و عصبانی می‌باشد چنین می‌گوید: "می‌خواهد کارت اعتباری ام را ببیند. نزدیک دو سال است که میوه‌های آشغالش را می‌خریم و حالا پدرسگ از من کارت اعتباری می‌خواهد" (بادبادک باز ۱۴۵). در واقع همان طور که امیر می‌گوید "بابا هنوز نتوانسته خودش را با زندگی در آمریکا وفق بدهد" (بادبادک باز ۱۴۶).

این موضوع نمونه‌ای آشکار از دفع فرهنگ کشور مقصد می‌باشد و از نگاه پسا استعماری ارتباط مستقیم با دلتنگی و ایدئولوژی وطن دارد (Ideology of Home) چرا که در ادامه امیر از دلتنگی بابا برای افغانستان چنین می‌گوید "بابا دلش برای کشتزارهای نیشکر جلال آباد و باغهای پغمان تنگ شده بود، برای کسانی که توی خانه‌اش رفت و آمد می‌کردند دلش تنگ شده بود، برای گشت زنی در شلوغی بازار و سلام و احوال پرسى با کسانی که او و پدرش را می‌شناختند" (بادادک باز ۱۴۷)

اما امیر درست برعکس بابا (البته به ظاهر) می‌باشد تا آنجا که خودش چنین تعریف می‌کند "آمریکا برای من جایی بود برای فراموش کردن خاطراتم. برای بابا، جایی بود برای حسرت خوردن به گذشته‌اش" (۱۴۷). در ادامه به این موضوع می‌پردازیم که آیا امیر می‌تواند واقعاً مانند یک آمریکایی فکر کند و از گذشته خود فاصله بگیرد و آیا این امکان وجود دارد که دورگه گی فرهنگی از میان برداشته شود!

ایدئولوژی وطن و حرف آخر:

خالد حسینی در مورد شبیه سازی یا تطبیق فرهنگی چنین می‌گوید: "به وضوح آن روزهای اول را در کالیفرنیا به خاطر می‌آورم، زمان کوتاهی را که با دریافت پول خیریه گذرانیدیم و چه کار مشکلی بود تطبیق خود با فرهنگ جدید" (سادات ۳-۱۹۲). در همین راستا سادات چنین می‌گوید "بابا نیز مانند بسیاری از افغان‌های دیگر زمان سختی را برای تطبیق خود با فرهنگ، آداب و تعاملات اجتماعی خارج از افغانستان به ویژه آمریکا گذراند" (سادات ۱۹۴)

اما وقتی بحث وطن پیش می‌آید، حس نوستالژی در امیر نیز شکوفا می‌شود. با وجود اینکه امیر در کودکی به آمریکا مهاجرت می‌کند و حتی در ابتدای رمان آمریکا را وطن خود می‌خواند، ناگهان صدای حسن در گوش وطن طنین انداز می‌شود "به

حسن فکر کردم، به بابا فکر کردم. به علی. به کابل، به زندگی‌ای که آن وقت‌ها داشتیم. یعنی قبل از اینکه زمستان ۱۹۷۵ سر برسد و همه چیز را عوض کند و از من کسی بسازد که حالا هستم " (بادبادک باز ۶)

با بررسی موارد فوق می‌توان به این نتیجه رسید که حتی اگر فرهنگ کشور مقصد در فرد مهاجر جذب شود، ضمیر ناخودآگاه هر فردی ندای دلتنگی برای وطن و حس نوستالژی را تحریک می‌کند. همانگونه که امیر با تمام رفتارهای آمریکایی خود خاطرات خود را با دلتنگی چنین بیان می‌کند:

" توی افغانستان، اقیانوس را فقط در سینما دیده بودم. توی تاریکی پهلوی حسن نشسته از خودم می‌پرسیدم آیا این که خوانده ام هوای دریا بوی نمک می‌دهد حقیقت دارد یا نه... اولین باری که اقیانوس آرام را دیده بودم چیزی نمانده بود جیغ بزنم. عین همان اقیانوسهایی بود که توی فیلم‌های دوران کودکی ام دیده بودم، بزرگ و آبی بود" (بادبادک باز ۱۵۶). این بخش مبین این واقعیت است که اگرچه امیر به زندگی در آمریکا عادت کرده و آمریکایی محسوب می‌شود، اما هرگز نمی‌تواند هویت و خاطرات گذشته‌ی خود را که در ضمیر ناخودآگاهش چمبره زده‌اند از خاطر محو کند.

مساله‌ای که حائز اهمیت می‌باشد این است که جنگ‌های قبیله‌ای پس ایجاد استعمار در افغانستان به شدت اوج گرفته و جدال برای به دست آوردن قدرت در میان فرقه‌های مختلف به آخرین حد خود در تاریخ معاصر افغانستان رسیده است و این موضوع در کتاب بادبادک باز به وضوح به چشم می‌خورد.

با بررسی شواهد و امثال موجود در رمان و با در نظر گرفتن خوانش پسا استعماری از آن در می‌یابیم که تطبیق فرهنگی، اجتماعی و محیطی که شانه به شانه مهاجرت و دورگه بودگی حرکت می‌کنند پدیده‌هایی نسبی می‌باشند که از فردی به فرد دیگر تغییر می‌کنند. شخصیت‌های امیر و بابا مصداق بارز این ادعا می‌باشند.

منابع

- 1- Ashcroft, Bill, Gareth Griffith and Helen Tiffin. 2007-Post-Colonial Studies; The Key Concepts. Routledge. Second Edition London. 292 p.
- 2- Azad, F. 2005- Dialogue with Khaled Hosseini. Lemar- Aftab. http://afghanistan.com/2004_06/profile/khosseini.shtml. Web.
- 3- Bhabha, Homi. K.. 2004- The Location of Culture. London: Routledge Classics. Print.
- 4- Bressler, Charles 2007- Literary Criticism: An Introduction to Theory and Practice. 4th Ed. New Jersey: Pearson Prentice Hall. 370 p.
- 5- Hosseini, Khaled. 2003- The Kite Runner. New York. Riverhead Books. Riverhead Books. First Edition. 206 p.
- 6- Hunt, Sarah. 2009- Can the West Read? Western Readers, Orientalist Stereotypes, And The Sensational Response to The Kite Runner.
- 7- Innes, C.L. 2007- The Cambridge Introduction to Postcolonial Literatures in English. Cambridge University Press. First Edition. P 232-240.
- 8- Ruth R. Caillouet. 2006- The Other Side of Terrorism and the Children of Afghanistan.
- 9- The English Journal, Vol. 96, No. 2- Nov. <http://www.jstor.org/stable/30047124>-
Web Sadat, Mir Hekmatullah. 2006-The Afghan Experience: An Exploratory Study of Societal Realities Through The Lenses Of Afghan Diasporic Literary Works. San Diego State University, California. Dissertation. 287 p.
- 10- Said, Edward. 1991- Orientalism. London. Penguin. Third Edition. Page 1-5
- 11- Shahmiri, Azadeh. 2009- Postcolonial Literary Theories and Criticism. First Edition. Tehran Elm Press. 415 p.
- 12- Soleimanzade, Parisa. And Ganji, Ziba. 2003-The Kite Runner. Tehran Morvarid Press. second Edition. 422 p. (Translated in Persian).